

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

جلسه گذشته به تبیین تقسیم واجب به عینی و کفایی و تحلیل ماهیت وجوب کفایی پرداختیم. در واجب عینی، تکلیف به‌طور مستقل بر عهده هر مکلف است و فعل غیر، وجوب را از او ساقط نمی‌کند. در واجب کفایی، فعل واحدی مطلوب شارع است که اگر برخی آن را انجام دهند، تکلیف از دیگران برداشته می‌شود. نسبت این تقسیم با تعیینی و تخیری آن است که در تعیینی/تخیری، مکلف معین و مکلف به مردد است، اما در عینی/کفایی، مکلف به معین است و بحث در نحوه تعلق و سقوط وجوب است. آخوند خراسانی وجوب کفایی را «سنخ من الوجوب» می‌داند، یعنی وجوبی تام که در جعل اولی بر عهده همه افراد می‌نشیند، به‌گونه‌ای که اگر همگان ترک کنند، همگی معاقب‌اند، اما با فعل بعض، وجوب از دیگران ساقط می‌شود. ایشان ریشه این ساختار را در «غرض واحد قابل تحصیل بفعل الواحد» می‌داند. با این حال، تعبیر او از «سقوط الغرض بفعل الكل» و تشبیه مسئله به «توارد علل متعدده بر معلول واحد» محل نقد است؛ زیرا با وحدت علت تامه در فلسفه سازگار نیست، مگر با تمسک به قدر جامع (مانند طبیعت صلاة المیت) که غرض بر آن جامع مترتب است و نخستین فرد کافی در تحصیل آن است. محقق اصفهانی با تفکیک میان فعل واحد قائم به جماعت و افعال مستقل متعدد (مانند نمازهای متعدد میت)، نشان می‌دهد که در قسم دوم، تعدد فعل مستلزم تعدد غرض است و دیگر نمی‌توان به‌سادگی از «غرض واحد بفعل واحد» سخن گفت. او سپس بر این نکته تأکید می‌کند که حقیقت بعث، همان‌گونه که متقوم به مکلف به است، متقوم به مکلف نیز هست و نمی‌توان گفت «فعل واجب است بدون لحاظ فاعل». بر این مبنا، در واجب کفایی ناگزیر باید موضوع تکلیف (مکلف) روشن شود. محقق اصفهانی پنج احتمال را مطرح می‌کند: الواحد المعین، الواحد المردد، صرف الوجود من المکلفین، المجموع، و الجميع، و تحلیل صحیح وجوب کفایی را منوط به تعیین یکی از این وجوه می‌داند، نه صرفاً تکیه بر غرض و فعل.

ضرورت فرض ثبوت مکلف در خطاب از منظر محقق اصفهانی

محقق اصفهانی برهانی عقلی را مطرح می‌کنند مبنی بر اینکه تحقق تکلیف، علاوه بر متعلق تکلیف (مبعوث الیه)، مستلزم تعیین مکلف نیز هست. به عبارت دیگر، تکلیف بدون مشخص بودن مکلف، محقق نمی‌شود. حال، با توجه به این مطلب، پرسش اصلی این است: در واجب کفایی، مصداق مکلف کیست؟ پیش از بررسی کلام محقق اصفهانی، لازم است به این نکته توجه شود که ایشان عقلاً بر ضرورت تعیین مکلف تأکید دارند. ایشان می‌فرمایند:

فإنَّ الشَّوْقَ الْمَطْلُوقَ لَا يَوْجَدُ، فَلَا بَدَّ مِنْ تَعَلُّقِهِ بِشَيْءٍ. [1]

یعنی شوق مطلق وجود ندارد، بلکه باید به چیزی تعلق گیرد. این عبارت به این معناست که هر گونه اراده و تکلیفی باید به فرد یا گروهی معین متوجه باشد. ایشان در ادامه می‌فرمایند:

و عليه فيستحيل دعوى أن الواجب في مثل الواجب الكفائي هو الفعل من دون نظر إلى فاعله، و حيث إنه مطلوب للشارع يجب عقلاً على المکلفین تحصیل مراده. [2]

یعنی ادعای اینکه در واجب کفایی، آنچه مورد نظر است صرفاً فعل است و به فاعل آن توجهی نیست، غیرممکن است. این ادعا در برخی از کلمات مطرح شده است که در واجب کفایی، مطلوب مولی صرفاً «اصل فعل» است و نظری به فاعل وجود ندارد. اما محقق اصفهانی این مطلب را رد می‌کند و بر ضرورت وجود یک مکلف، حتی در واجب کفایی، تاکید می‌ورزند.

نظریه «خطابات قانونیه» و ضرورت وجود مکلف در خطابات

مبنای نظریه خطابات قانونیه، قانونی بودن خطاب شرعی است، بدین معنا که شارع، احکام (مانند وجوب صلاة، روزه، خمس) را به عنوان قوانین شریعت بیان می‌کند و این قوانین، در مقابل خطابات شخصی (تحریک مکلف) قرار می‌گیرند. بر اساس این مبنا، آثار متعددی قابل تصور است، از جمله عدم وجود بعث و انبعاث. به عبارت دیگر، شمول خطاب قانونی، فارغ از توانایی یا عدم توانایی مکلف، بلوغ یا عدم بلوغ، عقل یا جنون، یکسان است؛ زیرا مخاطب مشخصی در نظر گرفته نمی‌شود. در واقع، در خطابات قانونیه، مکلف به عنوان فردی که خطاب به او متوجه است، وجود ندارد. حال، این مبنا با دیدگاه محقق اصفهانی چگونه جمع‌پذیر است؟

در پاسخ می‌توان گفت، امر و نهی و سایر احکام شرعی، از امور اعتباری هستند و در این امور اعتباری، اشکالی ندارد که اعتبار کننده، مکلفی را در نظر نگیرد و صرفاً مطلوبیت فعل را اعلام کند. به عنوان مثال، اگر غسل میت توسط دستگاه انجام شود، میت به دستگاه تحویل داده شده و مراحل غسل و تکفین به صورت خودکار انجام می‌گیرد. در این فرایند، مکلفی به معنای مباشر در انجام این اعمال وجود ندارد. هرچند، کسی که میت را به دستگاه تحویل می‌دهد، باید قصد قربت داشته باشد، اما تکفین و دفن توسط دستگاه انجام شده و قصد قربت در آن ضروری نیست.

محقق اصفهانی ادعا می‌کند اشتیاق مطلق وجود ندارد، بلکه باید به چیزی تعلق گیرد، اگر این «شیء» فعل خود انسان باشد، قطعاً عضلات او را به حرکت در می‌آورد، و اگر فعل غیر باشد، قطعاً مشتاق‌منه، همان غیر است و لذا، این ادعا که مولی صرفاً نسبت به فعل اشتیاق دارد بدون این‌که به فاعل آن توجهی داشته باشد، در مورد واجب کفایی منتفی است. به نظر می‌رسد این مطلب از محقق اصفهانی لزوماً با نظریه خطابات قانونیه صادق نباشد. اعتبار (اراده و حکم شارع) ضرورتاً به مکلف وابسته نیست و می‌تواند مستقل از وجود مکلف نیز تحقق یابد. برای روشن شدن مطلب، به چند نکته اشاره می‌کنیم:

تمایز اعتبار از تکوین

ممکن است این شبهه ایجاد شود که اعتبار مانند تکوین، نیازمند متعلق و مشتاق‌منه است. در امور تکوینی، شوق به آب خوردن، خود مستلزم وجود شخص مشتاق است. اما در امور اعتباریه، این ارتباط لزوماً برقرار نیست. در امور اعتباریه، دلیل برهانی بر این مدعا که اعتبار نیازمند مکلف است، وجود ندارد. اعتبار می‌تواند به صرف تعلق اراده به مولا (شارع) تحقق یابد، بدون اینکه مکلف خاصی در نظر گرفته شود. به عبارت دیگر، مولا می‌تواند اراده کند که یک فعل مطلوب باشد، بدون اینکه تعیین کند چه کسی باید آن را انجام دهد (فرد، گروه، یا جمیع افراد).

برای تبیین این مطلب، به دو مثال اشاره می‌کنیم: در باب جعاله، شخص جاعل می‌گوید: «مَنْ رَدَّ عَلَى ضَالَّتِي فَلَهُ كَذَا» (هر کس ضاله‌ام را به من بازگرداند، فلان چیز را به او می‌دهم). در این مثال، جاعل هیچ فرد یا گروه خاصی را در نظر نمی‌گیرد و صرفاً خواستار بازگرداندن ضاله است. همچنین در برخی از واجبات توصلیه، اگر خود فعل بدون دخالت مکلف انجام شود (مانند تطهیر لباس نجس با آب کر)، باز هم حکم شارع جاری می‌شود. در واجبات کفاییه نیز می‌توان ادعا کرد مکلف خاصی در نظر گرفته نمی‌شود. شارع صرفاً خواستار انجام فعل است و هر کس آن را انجام دهد، کافی است. حتی اگر فعل توسط غیرانسان انجام شود، باز هم مجزی است. خلاصه آنکه اعتبار از مسائل تکوینی جدا است و در اعتبار، نیازی به وجود مکلف نیست. شارع می‌تواند اراده کند که یک فعل مطلوب باشد، بدون اینکه به مکلفی وابسته باشد.

استدلال محقق اصفهانی به برهان عقلی متکی است و این نوع برهان در مباحث اعتباری، فاقد اعتبار است. ایشان برای اثبات

لزوم مکلف، قیاسی بین شوق تکوینی و شوق تشریعی برقرار کرده‌اند. به این بیان که همان‌طور که شوق تکوینی نیازمند مشتاق^۱ منه است، شوق تشریعی نیز نیازمند مکلف می‌باشد. به نظر ما، این قیاس باطل است؛ زیرا وجهی برای تطبیق بین این دو نوع شوق وجود ندارد. برهان محقق اصفهانی، با وجود قوت در ظاهر، در واقع یک برهان عقلی تمام و محکم نیست. به بیان دیگر، نمی‌توان با مقایسه تکوین و تشریع، به این نتیجه رسید که تشریع نیز به مکلف نیازمند است.

این برهان به دلیل عدم تطبیق بین مبادی و ذیل قیاس (شوق تکوینی و تشریعی) از اعتبار ساقط است. به عبارت دیگر، نمی‌توان با تکیه بر لوازم تکوینی، احکام اعتباری را توجیه نمود. این نکته‌ای است که بزرگان از اصولیان شیعه نیز به آن تصریح کرده‌اند. اشکال اصلی بر استدلال محقق اصفهانی، ورود از مسیر برهان عقلی در مسئله‌ای است که ذاتاً اعتباری و مرتبط با اوامر و نواهی شارع است. به عبارت دیگر، تلاش برای اثبات لزوم مکلف با توسل به مبادی عقلی، مغالطه‌ای آشکار است.

تأملی در نسبت فعل و مکلف

مسئله‌ی تکلیف و تحقق آن، به ویژه در باب واجبات کفایی، از مباحث مهم در اصول فقه است. پرسش اصلی در این مقام، تعیین منشأ و ماهیت فعل در این نوع تکالیف است؛ آیا می‌توان در واجبات کفایی، فعل را به عنوان یک موجودیت مستقل از مکلف مورد نظر دانست یا خیر؟ برخی از فقها، با تقسیم فقه به دو بخش «فردی» و «اجتماعی»، موضوع علم فقه را از «فعل مکلف» به «جامعه» تغییر داده‌اند. این رویکرد، زمینه‌ای برای بررسی تکالیف اجتماعی و لوازم آن فراهم می‌کند. بر این اساس، در واجبات کفایی، جامعه به عنوان مکلف شناخته می‌شود و فعل مورد مطالبه، به جامعه نسبت داده می‌شود. اگر کسی قائل به این دیدگاه شود، ناگزیر است در تعریف موضوع علم فقه تجدید نظر کند و قائل شود که گاهی موضوع علم فقه، فعل مکلف است و گاهی «العمل المطلوب»؛ یعنی خود فعل مورد تقاضای شارع، فارغ از اینکه توسط چه کسی انجام شود.

بنابراین با این پرسش مهم مواجه هستیم که آیا فعل انجام شده توسط افراد در واجبات کفایی، صرفاً به عنوان وسیله‌ای برای تحقق اراده‌ی مولی در نظر گرفته می‌شود، یا خود فعل نیز دارای ارزش ذاتی است؟ در واجبات عینی، تأکید بر صدور فعل از مکلف معین است. به عنوان مثال، نماز باید از شخص مشخصی انجام شود و مکلف در این نوع تکالیف، محور اصلی قرار دارد. اما در واجبات کفایی، این شرط وجود ندارد و تحقق تکلیف، به انجام فعل توسط هر یک از افراد کفایی وابسته است. لازم است که بگوییم در این بحث، ما بیش از آنکه بخواهیم یک نتیجه قطعی در این باب ارائه کنیم به دنبال طرح مسئله هستیم و هدف، ایجاد یک فضای فکری برای بررسی دقیق‌تر لوازم تحقق تکلیف در واجبات کفایی است.

نتیجه‌گیری

دو نکته‌ی مهم در مورد دیدگاه محقق اصفهانی قابل طرح است. نکته‌ی اول، امکان اعتبار فعل بدون مکلف است. به این معنا که شارع می‌تواند اعلام کند فعلی مطلوب اوست، بدون اینکه ضرورت داشته باشد مکلفی آن را به انجام برساند. صرفاً تحقق آن فعل در عالم خارج، مورد نظر است. نکته‌ی دوم، مبنای امام خمینی (ره) در نظریه‌ی «خطابات قانونیه» است که شایسته توجه و دقت فراوان است. این نظریه، نوآوری‌ای در مباحث اصولی محسوب می‌شود؛ هرچند برخی به اشاره‌هایی در آثار پیشین اشاره کرده‌اند، اما جرعه اصلی این اندیشه در آثار امام (ره) شکل گرفت. امام رحمه الله این بحث را عمدتاً در دو موضع از علم اصول مطرح کرده: یکی در بحث از ثمره نهی از ضد بنائاً علی الاقتضاء^[3] و دیگری در بحث شرطیت ابتلاء به تمام اطراف در تنجز علم اجمالی.^[4]

امام (ره) در توضیح این نظریه می‌فرماید که این خطاب، مخاطب معینی را در نظر نمی‌گیرد، نه مکلف خاص، نه مجموع مکلفین، و نه تمامی مکلفین. بلکه شارع به طور کلی اعلام می‌کند که در شریعت، عملی واجب است. این نکته حائز اهمیت است که اگر هیچ انسانی وجود نداشته باشد، جعل این قانون لغو خواهد بود، اما لغو بودن آن به دلیل عدم وجود مخاطب است، نه نقص در خود قانون. بنابراین، باید بین این دو مطلب تمایز قائل شد: یکی، ضرورت وجود مخاطب در خطابات شرعی (چه

مخاطب معین، مجموع من حیث المجموع، جمیع الافراد یا فرد غیر معین) و دیگری، مبنای امام (ره) در مورد واجب کفایی. به نظر می‌رسد نظریه‌ی خطابات قانونیه، باید در تفسیر واجب کفایی نیز مؤثر باشد. این دو نکته، نیازمند تأمل و دقت بیشتر است.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1] - اصفهانی، محمد حسین، «نهایة الدراية في شرح الكفاية»، ج 2، ص 277، پانویس 2.
- [2] - همان.
- [3] - خمینی، روح الله، «مناهج الوصول إلى علم الأصول»، ج 2، ص 24-28.
- [4] - خمینی، روح الله، «أنوار الهداية في التعليقة على الكفاية»، ج 2، ص 214-220؛ خمینی، روح الله، «تنقيح الأصول»، با حسین تقوی اشتیاردی، ج 2، ص 123-128؛ خمینی، روح الله، «تهذيب الأصول»، با جعفر سبحانی تبریزی، ج 3، ص 228-233؛ خمینی، روح الله، «جواهر الأصول»، ج 3، ص 45-47، ص 301-319؛ خمینی، روح الله، «معتمد الأصول»، با محمد فاضل موحدی لنکرانی، ج 1، ص 127-131.

منابع

- اصفهانی، محمد حسین، نهایة الدراية في شرح الكفاية، ۶ ج، بیروت، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429.
- خمینی، روح الله، تنقيح الأصول، حسین تقوی اشتیاردی، ۴ ج، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، 1376.
- ———، جواهر الأصول، ۶ ج، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، 1376.
- ———، تهذيب الأصول، جعفر سبحانی تبریزی، ۳ ج، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخميني (قدس سره)، 1381.
- ———، أنوار الهداية في التعليقة على الكفاية، ۲ ج، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، 1385.
- ———، مناهج الوصول إلى علم الأصول، ۲ ج، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، 1415.
- ———، معتمد الأصول، محمد فاضل موحدی لنکرانی، ۲ ج، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، 1420.